

رنج‌های پیامبر در مسیر تبلیغ

محمد عابدی

اشاره:

می‌توان به دو شیوهی موضوعی یا تاریخی بازگو کرد ما ضمن رعایت موقعیت تاریخی مطالب خود را به صورت موضوعی ارائه خواهیم کرد.

الف دوره‌ی دعوت غیر علنی (راز بی‌تفاوتی قریش)

پیامبر اکرم ﷺ بعد از شروع رسالت به مدت سه سال به دعوت غیر علنی پرداخت و در این مدت توانست هسته‌ی اولیه‌ی مسلمانان را تشکیل دهد. در این دوره حضرت خدیجه (س)، امیر مؤمنان علی علیه السلام زید بن حارثه، زبیر بن عوام، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبیدالله، ابو عبیده جراح، ابوسلمه، ارقم بن ابی الارقم و... آیین اسلام را پذیرفتند.^(۱)

هدف اصلی پیامبر ﷺ در این دوره ایجاد یک پایگاه هر چند کوچک از

شیوه‌ی تبلیغ و دعوت پیامبر اکرم ﷺ در مدت ۲۳ سال یکی از عوامل اصلی در موفقیت مکتب اسلام در برابر شرک جاهلی (با تمام امکانات و استعدادهايش) شد. این دعوت البته در ارتباط مستقیم با شخصیت کمال یافته‌ی او بود. شخصیتی که استقامت، صبر و بردباری از ویژگی‌های بارز اوست. آنچه در این مقاله می‌خوانیم (به مناسبت ۲۸ صفر رحلت رسول اکرم ﷺ) بازخوانی شفاف‌بخش اندکی از انبوه سختی‌ها و دشواری‌هایی است که پیامبر اکرم ﷺ در طول دوران نبوت متحمل شد تا بدانیم رسول اکرم ﷺ در چه محیطی و با وجود چه انسان‌ها و تحمل چه مشکلاتی توانست «تبلیغ دین» را به انجام رساند. این دشواری‌ها را

مسلمانان بود که بتواند دعوت خود را از طریق آنان در گسترده‌ای وسیع‌تر ابلاغ کند. زهری می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ به شیوه‌ای پنهانی مردم را دعوت می‌کرد و به دنبال دعوت او برخی از جوانان و مستضعفان به او گرویدند، تا آن که شمار آن‌ها به فزونی نهاد.»

قریش در این دوره نسبت به دعوت پیامبر ﷺ عکس العمل تندی نشان نمی‌دادند و راز آن، دعوت غیر علنی پیامبر ﷺ در این دوره بود. همچنین پیامبر اکرم ﷺ نیز نظریات تندی که صریحاً احساسات خویش را جریحه‌دار کند بر زبان نمی‌راند و تنها کسانی را که لایق و مستعد می‌دید دعوت می‌کرد. بر همین اساس قریش و ابوسفیان در طول این دوره سرمست از عیش و نوش خود، با لبخندی تمسخر آمیز اخبار مربوط به دعوت او را نادیده می‌گرفتند و بی‌اهمیت جلوه می‌دادند. البته این امر سابقه تاریخی نیز داشت. زیرا «ورقة بن عبدالله» و «امیه» نیز داعیه مسیحی‌گری داشتند و مردم را به تورات و انجیل دعوت می‌کردند ولی به دلیل نیافتن یار و یاور رفته رفته شعله دعوتشان خاموش

شد. خود ابوسفیان هنگامی که اخبار دعوت پیامبر ﷺ را می‌شنید می‌گفت شعله‌ای ادعای تبلیغ او نیز مانند دعوت ورقه و امیه به همین زودی خاموش خواهد شد و خودش نیز به فراموش شدگان خواهد پیوست.

بعد از آن که پیامبر ﷺ توانست تعدادی از مردم مکه را با خود همراه سازد و به همراه آنان اعمال عبادی به جای آورد، در فکر جذب خویشاوندانش افتاد تا آنان را نیز با خود همراه کند، این کار علاوه بر این که آغاز اصلاح از درون و خانواده بود، مبتنی بر واقع‌نگری پیامبر ﷺ نسبت به مناسبات اجتماعی آن عصر نیز بود. ساختار قبیله‌ای آن روزگار به گونه‌ای بود که با پیروی و حمایت قوم از پیامبر ﷺ، وی پایگاه اجتماعی قوی‌تری به دست می‌آورد. این دعوت بر پایه آیه‌ی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۲) آغاز شد. مفسران می‌نویسند: خداوند او را مأمور کرد تا خویشان خود را به آیین خویش بخواند. پیامبر ﷺ پس از بررسی جوانب از علی رضی الله عنه که سیزده یا پانزده سال سن داشت خواست غذایی تهیه کند و شیر

نیز بیاورد. آن گاه چهل و پنج نفر از سران بنی هاشم را دعوت کرد و ضمن پذیرایی خواست دعوت خود را برای آن‌ها بازگو کند، اما یکی از عموهای پیامبر ﷺ یعنی ابولهب با طرح سخنانی سبک، آمادگی جلسه را برای طرح مطلبی به آن مهمی از بین برد، لذا پیامبر ﷺ فردای آن روز نیز آنان را دعوت کرد و این بار سخن خود را بعد از ستایش خدا و اعتراف به وحدانیت او این گونه ادامه داد:

به راستی هیچ گاه راهنمای یک جمعیت به کسان خود دروغ نمی‌گوید، به خدایی که جز او خدایی نیست من فرستاده شده‌ی خدا به سوی شما و عموم جهانیان هستم. [ای خویشاوندان]، به خدا سوگند همانگونه که می‌خواهید می‌میرید و همانطور که بیدار می‌شوید برانگیخته خواهید شد، و طبق کارهایتان محاسبه می‌شوید و این بهشت دائمی خدا (برای نیکوکاران) و دوزخ همیشگی او (برای بدکاران) است^(۳). سپس ادامه داد: هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آن چه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است.

من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به جانب او بخوانم. کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود، تا برادر و وصی و جانشین من میان شما باشد؟ «فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی ووصیی و خلیفتی فیکم.» بعد از پایان سخنان رسول اکرم ﷺ سکوت همه‌ی مجلس را فرا گرفت، یک مرتبه علی علیه السلام سکوت را شکست و گفت: ای پیامبر ﷺ خدا من آماده‌ی پشتیبانی از شما هستم.

پیامبر ﷺ از او خواست که بنشیند و دو بار دیگر درخواستش را مطرح کرد اما باز جز علی علیه السلام کسی پاسخ نداد. لذا پیامبر ﷺ فرمود: «ان هذا اخی ووصیی و خلیفتی علیکم فاسمعوا له واطیعوه» «مردم، [این (علی) برادر و وصی و جانشین من است میان شما به سخنان او گوش دهید و از او پیروی کنید». در این هنگام جلسه پایان یافت و حاضرین با پوزخند به ابوطالب کنایه زدند که: محمد دستور داد از پسر پیروی کنی و از او فرمان بیری.^(۴)

در این گزارش تاریخی نیز عدم

سازی تبلیغ خود در جمع خاندانش موفق شد از ایجاد هر نوع تنش تند جلوگیری کند.

آغاز دعوت رسمی

بعد از سه سال دعوت پنهانی، پیامبر اکرم ﷺ دعوت خود را به صورتی آشکار مطرح کرد.

او روزی در کنار کوه «صفا» روی سنگی قرار گرفت تا مردم را به خداپرستی دعوت کند. ابتدا با واژه یا مباحاة که عرب به جای زنگ خطر به کار می‌برد، توجه همه را به خود جلب کرد،

حساسیت قریش به دعوت پیامبر ﷺ را مشاهده می‌کنیم و با این که پیامبر ﷺ ضمن این دعوت تمام بزرگان قوم را به طور رسمی از هدف خود آگاه ساخت ولی آنان به دلیل این که خطری تا آن لحظه از جانب پیامبر ﷺ احساس نکرده بودند، همه چیز را با خنده و تمسخر پشت سر گذاشتند و این نبود مگر به برکت تبلیغ برنامه‌ریزی شده رسول خدا ﷺ. بنابراین در این دوره پیامبر اکرم ﷺ به دلیل رعایت پنهان کاری تبلیغی، سپس کار کردن روی اشخاص به صورت فردی و آن گاه عادی



آن‌گاه با استفاده از شخصیت ممتاز خود و سابقه‌ی درخشانش در امانت داری و راستگویی به آنان گفت: ای مردم! اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته‌اند و قصد تجاوز به مال و جان شما را دارند، باور می‌کنید؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری! ما تا به حال دروغی از تو شنیده‌ایم. فرمود: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری بکنم، من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم. موقعیت من همانند دیده‌بانی است که دشمن را از نقطه‌ی دور می‌بیند و فوراً به سوی قوم خود برای نجات آنان می‌شتابد و با شعار مخصوص آنان را از این پیشامد با خبر می‌کند. (۵)

ادبیاتی که در این گفتار و دعوت به کار رفته چنان است که وجود خدا را فرض مسلم گرفته و قوم را از عذاب او برحذر داشته است و این گویای وجود صبغه‌هایی از خدا باوری در میان آن قوم است که هر چند رو به اضمحلال بود ولی به دلیل وجود موحدانی اندک هنوز شعله‌هایش فروغی داشت.

پیامبر اکرم ﷺ از این پیش‌زمینه نیز به خوبی استفاده کرد.

نکته دیگر این که تصدیق مردم نشان می‌دهد دعوت سه ساله حضرت (پنهانی) به گونه‌ای بود که احساسات قریش و مردم را برنیاغیخت تا آنان دست به تحریف و ترور شخصیت وی بزنند و چنان تبلیغ در محیطی آرام صورت پذیرفت که شخصیت حضرت کاملاً بکر و زلال باقی مانده بود. اما اینک دیگر همه چیز عیان شده بود و پیامبر ﷺ می‌باید تمام هجمه‌ها را به جان بخرد و از همین دوره و در پی اعتراض‌های علنی و بی‌پرده به آیین بت‌پرستی بود که موج فشارها به سوی پیامبر ﷺ و اقلیت مسلمان روی آورد. (۶) قریش در طول ده سال برنامه‌های مختلفی را برای از بین بردن نهضت تبلیغی پیامبر اکرم ﷺ تدارک دید که آخرین آن نقشه قتل و اقدامات نظامی بود. فهرست این اقدامات و مقاومت‌های پیامبر ﷺ در برابر هر یک چنین است.

۱ - سیاست فشار قبیله‌ای

اولین اهرم قریش برای مقابله با

تبلیغ رسول اکرم ﷺ فشار از سوی قبیله و به طور طبیعی رئیس قوم، یعنی ابوطالب علیه السلام بود. آنان به طور دسته جمعی نزد او رفتند و گفتند: برادرزاده‌ات خدایان ما را ناسزا می‌گویند و آیین ما را به زشتی یاد می‌کند و به افکار ما می‌خندد و پدران ما را گمراه می‌داند. یا از او بخواه دست از ما بردارد یا او را در اختیار ما بگذارد و حمایت خود را از او سلب کن^(۷).

در متن این پیشنهاد دو موضوع «مصلحه» یا «تهدید و رفع حاشیه امنیتی» مطرح بود.

ابوطالب با تدبیری خاص آنان را باز گرداند اما به خاطر بیانات پیامبر ﷺ و تأثیر سخنان وی مخصوصاً در ماه‌های حرام که حجاج به مکه می‌آمد، آنان بار دیگر نزد ابوطالب آمدند و این بار تنها در قالب تهدید به وی گفتند: ابوطالب! تو از نظر شرافت و سن بر ما برتری. قبلاً هم گفته بودیم که برادرزاده‌ی خود را از تبلیغ آیین جدید باز دار اما تو اعتنا نکردی، اکنون صبر ما به پایان رسیده است. لازم است او را از هر نوع فعالیت باز داری و گرنه با او و تو که حامی او هستی

مبارزه خواهیم کرد. ابوطالب قول داد سخنان آنان را به پیامبر اکرم ﷺ بگوید و چون پیامبر ﷺ حاضر شد، فرمود: عمو جان! به خدا سوگند هر گاه خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند، تا از تبلیغ آیین و تعقیب هدف خود باز گردم، هرگز چنین نخواهم کرد تا آن که بر مشکلات پیروز شوم و به مقصد نهایی برسم یا در این راه جان دهم^(۸).

پیامبر اکرم ﷺ : به خدا سوگند هر گاه خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند، تا از تبلیغ آیین و تعقیب هدف خود باز گردم، هرگز چنین نخواهم کرد تا آن که بر مشکلات پیروز شوم و به مقصد نهایی برسم یا در این راه جان دهم

ابوطالب نیز گفت: به خدا سوگند دست از حمایت تو بر نمی‌دارم تا مأموریت خود را به پایان برسانی^(۹).

۲- دور سازی حامیان

همانطور که گفته شد، قریش دیگر

تحمل وجود پیامبر ﷺ را نداشت لذا این بار در صدد برآمدند، تا حمایت‌های سیاسی و اجتماعی ابوطالب از وی را قطع کنند. (زیرا پیامبر اکرم ﷺ از جهت اقتصادی از سوی حضرت خدیجه و از جهت سیاسی و قبیله‌ای از طرف ابوطالب ﷺ حمایت می‌شد.) لذا وقتی دور هم جمع شدند گفتند: حمایت ابوطالب از محمد شاید به این خاطر است که او را به فرزندی برگزیده است، پس زیباترین جوانان قریش را نزد او می‌بریم. آنان (عمارة) بن ولید بن مغیره را همراه خود بردند و گفتند: ابوطالب! فرزند «ولید» جوانی شاعر، سخنور، زیبا چهره و خردمند است. حاضریم او را به تو واگذاریم تا به پسری برگزینی و در عوض از حمایت محمد دست برداری. ابوطالب که از شدت خشم برافروخته شده بود، بر سر آنان داد زد و گفت: معامله خیلی بدی با من می‌کنید. من فرزند شما را در دامن خود تربیت کنم و شما فرزند [خوانده] مرا بکشید. به خدا قسم این کار نشدنی است^(۱۰).

قریش در صدد بودند به این ترتیب چتر حمایتی ابوطالب را از سر

پیامبر ﷺ بردارند و به این ترتیب او را به قتل برسانند. از همین نکته اهمیت وجود ابوطالب برای بقای دعوت پیامبر ﷺ روشن می‌شود.

۳- تطمیع

گام بعدی قریش برای متوقف کردن تبلیغ رسول خدا ﷺ، تطمیع بود. اما باز ناموفق ماندند آنان تصمیم گرفتند پیامبر ﷺ را با پیشنهاد منصب، ثروت و تقدیم هدایا و زنان زیبا تطمیع کنند، شاید از دعوت خود دست بردارد لذا با هم به خانه ابوطالب آمدند.

یکی از آنان گفت: ای ابوطالب! محمد صفوف فشرده ما را متفرق ساخت و سنگ تفرقه در میان ما افکند و به عقل ما خندید و ما را و بت‌های ما را مسخره کرد. هر گاه محرک او بر این کار نیازمندی است ما ثروت هنگفتی در اختیار او می‌گذاریم. اگر مقام می‌خواهد، او را فرمانروای خود می‌کنیم و سخن او را می‌شنویم اگر بیمار است، بهترین پزشک‌ها را می‌آوریم و... ابوطالب رو به پیامبر ﷺ کرد و پرسید: چه می‌گویی؟ فرمود: من از آنان چیزی نمی‌خواهم تنها در مقابل چهار پیشنهاد آن‌ها، یک

سخن از من را بپذیرند تا در پرتو آن بر عرب حکومت کنند و غیر عرب را پیرو خود کنند. در این لحظه ابوجهل برخاست و گفت: حاضریم به ده سخن تو گوش کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: تنها سخن من این است که به یگانگی خدا اعتراف کنید (شاهدون ان لا اله الا الله) این سخن، آنان را چنان در بهت و حیرت فرو برد که از در ناامیدی گفتند: سبب و شصت خدا را ترک کنیم و خدای یگانه‌ای را بپرستیم؟ (ندع ثلاث مائة وستين الهة ونعبد الهة واحداً؟).

۴ - پیشنهاد مصالحه

مشرکان همچنان اصرار داشتند که پیامبر ﷺ کار خود را محدود کند و حداقل با خدای آنان کاری نداشته باشند. به نقل سیره نویسان و مفسران سوره‌ی کافرون در برابر درخواست چند نفر از اشراف قریش مانند (حارث بن قیس، عاص بن وائل، ولید بن مغیره، امیه بن خلف) نازل شد. آنان گفتند: ای محمد! بیا و از دین ما پیروی کن، ما هم از دین تو پیروی می‌کنیم. تو یک سال خدایان ما را پرستش کن، یک سال هم ما خدای تو را عبادت کنیم. در این

صورت هر کدام که بر حق باشیم دیگری هم نصیبی از حق برده است.

به این ترتیب این اشراف در تلاش بودند با طرح شک در این که صراط واقعی معلوم نیست کدام است، پیامبر ﷺ را به پذیرش قرائت خود وادار سازند و آنان نیز به قرائت پیامبر ﷺ احترام بگذارند و به این ترتیب بذر شک در دل‌ها کاشته می‌شد اما پیامبر ﷺ همچنان بر یقین خود باقی ماند و قرائت خود را که از منشاء وحی گرفته بود، یگانه قرائت واقعی دانست و در دام آنان گرفتار نشد. اشراف حتی راضی شدند پیامبر ﷺ در ظاهر به خدایان آن‌ها احترام گذارد و استلام نماید و آنان خدای محمد را تأیید کنند اما سوره‌ی کافرون در همین زمان نازل شد و آنان را ناکام گذاشت (۱۱).

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾.

۵ - جنگ روانی (استهزاء)

مشرکان که از تأثیر روش‌های قبلی ناامید شده بودند، به ابزارهای روانی

جدید روی آوردند آنان با تمسخر و استهزاء این بار تلاش کردند شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را منزوی سازند و نزد مردم عادی او را تحقیر کنند، شاید از تعداد پیروانش کاسته شود.

استهزاء به عنوان یکی از فشارهای روحی در تاریخ زندگی پیامبر ﷺ ثبت شده است حتی ابن سعد، ابن اسحاق و بلاذری اسامی استهزاء کنندگان را ضبط کرده‌اند^(۱۲) از میان ده‌ها اسمی که ابن سعد آورده، تنها دو نفر ایمان آوردند و بقیه در جنگ‌های مدینه کشته شدند یا پیش از فتح مکه مردند^(۱۳) و سیره نویسان این امر را مربوط به نفرین پیامبر ﷺ در حق آن‌ها می‌دانند.^(۱۴)

ابولهب و ابوجهل، اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عقبه بن ابی معیط و ابو سفیان جزو این گروه هستند. ابولهب در تمام دوران بعثت از هیچ کوششی در راه مبارزه با پیامبر ﷺ کوتاهی نکرد. او و همسرش ام جمیل چنان در تمسخر و آزار پیامبر ﷺ پیشقدم شدند که نامشان در قرآن آمد. ام جمیل وقتی شنید آیاتی درباره‌ی او و همسرش نازل شده است اشعاری در

هجو پیامبر ﷺ سرود^(۱۵).

ابوسفیان بن حارث نیز با شعر پیامبر ﷺ را هجو می‌کرد. و امیه بن خلف نیز چنان استهزاء می‌کرد که به قول مفسران سوره‌ی همزه درباره‌ی او نازل شد^(۱۶).

همچنین شخصی از ابوجهل طلبکار بود، زمانی که وی فریاد استغاثه برآورد مشرکان به تمسخر پیامبر را نشان دادند، پیامبر ﷺ نیز برخاست و به خانه ابوجهل رفت و او بی‌اختیار طلب مرد را داد^(۱۷) میزان تمسخر به اندازه‌ای بود که خداوند فرمود: ﴿انَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^(۱۸).

اسود بن عبد یغوث مسلمانان را مسخره می‌کرد و زمانی که آنان را می‌دید می‌گفت: پادشاهان روی زمین آمدند. وقتی رسول خدا ﷺ را می‌دید می‌پرسید: ای محمد امروز از آسمان با تو سخن گفته شده است؟ گفته‌اند او با وضع بدی مرد^(۱۹).

عاص بن وائل نیز با ابتر خواندن پیامبر ﷺ او را مسخره می‌کرد، که آیات سوره‌ی کوثر در این باره نازل شد^(۲۰) حکم بن ابی العاص نیز به دنبال

رسول خدا ﷺ می‌رفت و شکلک درمی‌آورد (۲۱).

۶- ناسزاگویی

در این میدان نیز ابوجهل پیش قدم بود. روزی در صفا پیامبر ﷺ را دید و به او ناسزا گفت! اما رسول اکرم ﷺ جوابی نداد و به خانه برگشت. ابوجهل هم به سوی محفل قریش در کنار کعبه رفت. حمزه که عمو و برادر رضاعی پیامبر ﷺ بود همان روز در حالی که کمان خود را حمایل کرده بود، از شکار برگشت او پس از انجام طواف به سوی خانه‌اش حرکت کرد. کنیز عبدالله بن جدعان که شاهد ناسزاگویی ابوجهل بود، جلو آمد و آنچه را دیده بود باز گفت. حمزه با ناراحتی و خشم از همان راه که آمده بود بازگشت و بی آن که به کسی چیزی بگوید کمان خود را بر سر ابوجهل کوبید و سر او شکست و گفت: به او ناسزا می‌گویی. من ایمان آورده‌ام و راهی که او رفته است من نیز می‌روم اگر قدرت داری با من نبرد کن (۲۲).

۷- آزار جسمی

وقتی رسول خدا ﷺ مردم را به توحید دعوت می‌کرد، ابولهب در پی

حضرت می‌رفت و سنگ به سوی او می‌انداخت و می‌گفت ای مردم اطاعت نکنید (۲۳).

همچنین همسرش چنان پیامبر ﷺ را آزار داد که خداوند در حق آن‌ها سوره لهب را نازل کرد.

گفته شده خداوند از آن روی همسر ابولهب را حمالة الحطب نامید که خار بر سر راه پیامبر ﷺ می‌ریخت (۲۴). روزی نیز ابوجهل در جمع قریش گفت: شما ای گروه می‌بینید که محمد چگونه دین ما را بد می‌شمرد و به آیین پدران ما و خدایان ما بد می‌گوید. به خدا سوگند فردا در کمین او می‌نشینم و سنگی را در کنار خود می‌گذارم، هنگامی که محمد سر به سجده می‌گذارد، سر او را می‌شکنم. فردای آن روز وقتی پیامبر ﷺ مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابوجهل نیز برخاست و به پیامبر ﷺ نزدیک شد اما رعب عجیبی در دل او پیدا شد و لرزان و ترسان با چهره‌ای پریده به سوی قریش برگشت. همه به سویش دویدند و گفتند چه شد! با صدایی لرزان و هراسان گفت: منظره‌ای در برابرم مجسم شد که در

تمام دنیا ندیده بودم لذا منصرف شدم (۲۵).

روزی نیز عقبه بن ابی معیط پیامبر را در حال طواف دید و ناسزا گفت و عمامه اش را به دور گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید که البته عده ای از ترس بنی هاشم پیامبر ﷺ را از دست او گرفتند (۲۶). همو عبایش را بر گروی حضرت انداخت و تا حد کشتن او را فشار داد (۲۷).

همچنین عقبه همراه ابولهب عذره و کثافات بر در خانه رسول خدا ﷺ می ریخت (۲۸). پیامبر می فرمود: من در میان دو همسایه ی بد بودم ابولهب و عقبه. آن ها شکمبه ها را بر در خانه من می ریختند (۲۹). انداختن شکمبه و رحم گوسفند بر سر رسول خدا ﷺ در حال سجده هم از کارهای قریش بود (۳۰). یک بار نیز خاک بر سر رسول خدا ﷺ ریختند، آن حضرت به خانه رفت و در آن جا یکی از دخترانش گریه کنان سر پدر را شست (۳۱).

و خلاصه این که به گزارش ابن هشام سخت ترین روز برای حضرت

روزی بود که از خانه بیرون آمد و همه (آزاد و برده) تکذیبش کردند و آزارش دادند، آن روز نگران به خانه آمد و خود را در جامه ای پوشاند و سوره مدثر نازل شد (۳۲).

۸- توهین و نسبت های ناروا

مشرکان با واژه هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می کردند قداست پیامبر ﷺ را بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر ﷺ می پرسیدند، او را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می کردند (۳۳) که البته خداوند باز با آیات الهی به کمک پیامبر ﷺ آمد «بدین سان بر آن هایی که پیش از این بودند، رسولی مبعوث نشد جز آن که گفتند جادوگر یا دیوانه ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توجیه کرده بودند؟ نه خود مردمی طاغی بودند. پس از آن ها روی گردان شو. کسی تو را ملامت نخواهد کرد.» (۳۴)

۹- شکنجه ی یاران پیامبر ﷺ

بلال حبشی، عمار یاسر و پدر و مادر او، عبدالله بن مسعود، ابوذر و... از جمله یاران پیامبرند که آزار زیادی از

قریش دیدند.

یکی از این افراد ابوذر غفاری است. او چهارمین یا پنجمین نفر بود که مسلمان شد. در دوره‌ای که هنوز دعوت آشکار شروع نشده بود، او از پیامبر ﷺ کسب تکلیف کرد و حضرت فرمود به قبیله خود برگرد و اسلام را تبلیغ کن. او سوگند یاد کرد که قبل از برگشتن ندای اسلام را به گوش مردم مکه برساند و همین کار را کرد که البته چنان ضرباتی بر او وارد کردند که بیهوش شد. البته او به سوی قبیله‌اش رفت و آن‌ها را به اسلام دعوت کرد^(۳۵).

۱۰ - اقدامات فکری

آنچه خواندید تنها تلاش‌هایی بود که در حد فشار جسمی و روانی بر پیامبر ﷺ وارد می‌شد، اما از جهت علمی نیز قریش در صدد مبارزه با پیامبر ﷺ برآمد تا مانع تبلیغ دین جدید شود. حقیقت این است که اندیشه‌های عصر جاهلیت سست‌تر از آن بود که بتواند در مقابل اندیشه‌های پیامبر ﷺ که برگرفته از وحی بود، مقاومت کند، اما آنان در هر صورت ولو با استفاده از یهودیان در صدد برآمدن با

انکار وحی بودن آنچه به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسید، اساس نبوت او را زیر سؤال ببردند. آنان ادعا می‌کردند آنچه پیامبر ﷺ می‌گوید وحی نیست بلکه مطالبی است که اهل کتاب به او یاد داده‌اند. قرآن کریم در این باره می‌گوید: «می‌دانیم که می‌گویند [این قرآن را] بشری به او می‌آموزد»^(۳۶) ابن اسحاق در یک روایت آورده است که منظور از آن بشر (رحمان) در شهر یمامه بوده است^(۳۷). قرآن به این شبهه پراکنی، پاسخی علمی می‌دهد و می‌گوید: ﴿لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین﴾^(۳۸) «زبان کسی که به او نسبت می‌دهند عجمی است ولی این قرآن به زبان عربی روشن است».

همچنین آن‌ها شباهت قصص انبیاء قرآن را با تورات مطرح می‌کردند که خداوند فرمود: و کافران گفتند که: این (قرآن) جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده‌اند، نیست، حقا آنچه می‌گویند ستم و باطل است و گفتند این اساطیر پیشینیان است که نگاشته و هر صبح و شام بر او املا می‌شود^(۳۹).

برخورد فکری دیگر مربوط به ابن زبیری است. زمانی که این آیه نازل شد «شما و آن چیزهایی که جز خدا می‌پرستید، هیزم‌های جهنمید. شما به جهنم وارد می‌شوید»^(۴۰) ابن زبیری گفت اگر این طور باشد ما ملائکه را نیز می‌پرستیم یهود عزیز و نصاری مسیح را. پس آنان هم در جهنم هستند. رسول خدا ﷺ فرمود: البته از این نوع اگر خودشان دوست داشته باشند که جز خدا معبود واقع شوند، همراه کسی خواهند بود که آن‌ها را عبادت کرده و در جهنم هستند. خداوند نیز برای دفع توهم این آیه را فرمود: «کسانی که پیش از این مقرر کرده‌ایم که به آن‌ها نیکویی کنیم از جهنم به دورند.»^(۴۱) در اصل منظور از آیه نخست بت‌ها و نظایر آن بود که خداوند آن‌ها را ناتوان از هر نوع کاری و حتی از وارد شدن به جهنم می‌شناساند و قاعدتاً آیه شامل مردمانی چون فرعون است که به ناحق خود را معبود معرفی می‌کردند^(۴۲).

حکایتی جالب:

«ولید از بزرگان عرب بود و بسیاری

از مشکلات به دست او حل می‌شد. گروهی از قریش برای حل مشکل نفوذ اسلام در تمام خانه‌ها به سوی او رفتند و جریان را گفتند و قضاوت او را درباره‌ی قرآن محمد خواستند و گفتند: آیا قرآن محمد، سحر و جادوست یا کهنات یا خطابه و سخنرانی‌هایی است که او ساخته است. ولید مهلت خواست و خود در حجر اسماعیل نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: پاره‌ای از اشعارت را بخوان. پیامبر ﷺ فرمود آنچه می‌خوانم شعر نیست. کلام خداست که برای هدایت شما نازل شده است. بالاخره ولید تقاضای تلاوت کرد و پیامبر ﷺ سیزده آیه از آغاز سوره فصلت را خواند هنگامی که به این آیه رسید «فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود» ولید سخت به خود لرزید و موهایش راست شد. با حالت بهت‌زده‌ای از جای خود برخاست و به منزلش رفت و چند روز بیرون نیامد به طوری که قریش او را مسخره می‌کردند که ولید از دین نیاکانش به در آمده و داخل دین محمد شده است^(۴۳).

البته عتبه بن ربیعہ نیز نمونه‌ای

دیگر از این دست قضاوت کنندگان است که به حقانیت وحی ایمان آورد (۴۴).

۱۱ - درخواست‌های بنی

اسرائیلی

جاهلان آن گاه که از هر دری ناامید می‌شوند به طرح معماها و خواسته‌های عجیب و غریب روی می‌آورند. درست مثل آنچه درباره‌ی پیامبر ﷺ روی داد. آنان ناامید از هر جا در صدد برآمدند از پیامبر ﷺ خواسته‌هایی طلب کنند که در آوردن آن عاجز بماند و بطلان دینش ثابت شود.

آن‌ها روزی در کنار کعبه اجتماعی برقرار کردند و پیامبر ﷺ را دعوت نمودند. پیامبر ﷺ هم خود را به آنجا رساند. قریش از آنچه محمد ﷺ بر سرشان آورده بود شکوه کردند و گفتند:

ما به این شرط ایمان می‌آوریم که:
۱- سرزمین ما خشک است، از خدا بخواه آب‌هایی در این سرزمین جاری شود.

۲- باید باغی در اختیار داشته باشی که از میوه‌های آن بهره‌مند شویم و در میان آن آب جاری باشد.

۳- آسمان را قطعه قطعه بر سر ما

فروریزی.

۴- خدا و فرشتگان را حاضر کنی.

۵- کاخی از طلا داشته باشی.

۶- به سوی آسمان بروی و تا

نامه‌ای که نبوتت را تصدیق کند از آسمان نیاوری، ایمان نمی‌آوریم (۴۵).

البته مسلم است که پیامبران در هر زمینه‌ای دست به اعجاز نمی‌زنند بلکه شرایطی لازم است که این درخواست‌ها فاقد آن‌ها است:

۱- امور محال و غیر ممکن که امکان تحقق ندارد، از قلمرو قدرت بیرون است و هرگز مورد مشیت خدا قرار نمی‌گیرند.

۲- هدف از درخواست اعجاز این است که به وسیله آن صدق گفتار پیامبر به دست آید و سند و دلیل بر ارتباط او با جهان فوق طبیعت باشد. هر گاه مورد درخواست مردم از پیامبری فاقد این خصیصه شود، دلیلی ندارد که پیامبر کاری را که مربوط به شئون او نیست انجام دهد. لذا چشمه‌ای که از زمین بجوشد، باغی از خرما، خانه‌ای از طلا، دلیلی بر ارتباط با غیب نخواهد بود.

۳- منظور از درخواست معجزه،

ایمان آوردن است و وقتی آن‌ها لجوج هستند، چنین درخواستی اجابت نمی‌شود (۴۶).

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۵ و ۲۶۲.
- ۲- شعراء / ۲۱۴.
- ۳- «ان الرائد لا يكذب اهله والله الذي لا اله الا هو انى رسول الله اليكم خاصة والى الناس عامة والله لتموتن كما تنامون ولتبعثن كما تستيقظون ولتحاسبن بما تعملون وانها الجنة ابدا والنار ابدا» سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۲۱.
- ۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰.
- ۵- سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۲۱.
- ۶- طبقات کبری، ج ۴، ص ۱۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۱؛ سیره نبوی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۸.
- ۷- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.
- ۸- «والله يا عماء لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في شمالي على ان اترك هذا الامر حتى يظهره او اهلك فيه ما تركته».
- ۹- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.
- ۱۰- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۷.
- ۱۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۲، و عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۹۷.
- ۱۲- طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۱۳- همان، ص ۲۰۱، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۴۷.
- ۱۴- دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۳۳۹.
- ۱۵- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۲.
- ۱۶- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۶.
- ۱۷- عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰۵.
- ۱۸- حجر / ۹۵.
- ۱۹- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۲.
- ۲۰- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹.
- ۲۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵.
- ۲۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۲.
- ۲۳- کنز العمال، ج ۶، ص ۳۰۲.
- ۲۴- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۵.
- ۲۵- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۸.
- ۲۶- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۴.
- ۲۷- المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۳۳۱.
- ۲۸- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۲۹- طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۰۱.
- ۳۰- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۶.
- ۳۱- همان.
- ۳۲- همان، ص ۲۹۱.
- ۳۳- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۱.
- ۳۴- الذاریات / ۵۵، ۵۳.
- ۳۵- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۲۲.
- ۳۶- نحل / ۱۰۳.
- ۳۷- سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۱.
- ۳۸- نحل / ۱۰۳.
- ۳۹- فرقان / ۴- ۳.
- ۴۰- انبیاء / ۹۸.
- ۴۱- همان / ۱۰۱.
- ۴۲- سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۲۱۷.
- ۴۳- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۱. نقل از فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۹۰.
- ۴۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۲.
- ۴۵- اسراء / ۹۳- ۹۱.
- ۴۶- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۹۶.